



فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۳، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۶، صفحات ۱۸۸-۱۶۷

دیپلماسی تسمه ارتباطی و سیاست‌گذاری هسته‌ای آمریکا در برنامه جامع اقدام مشترک

عباس مصلی نژاد^۱

استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۳)

چکیده

نظریه تسمه ارتباطی را می‌توان از مدل‌های سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا دانست که در برنامه جامع اقدام مشترک مورد استفاده قرار گرفته است. در مدل تسمه ارتباطی، منافع مختلف بازیگران دیپلماسی هسته‌ای بر اساس همکاری چندجانبه با یکدیگر پیوند می‌یابد. تکنیک اساسی برای تحقق مدل تسمه ارتباطی در سیاست‌گذاری راهبردی آمریکا، بهره‌گیری از سازوکارهای دیپلماتیک بوده است. فرآیند سیاست‌گذاری هسته‌ای آمریکا در برابر ایران بر اساس همکاری ساختار اجرایی، نهادهای اجتماعی و اتاق‌های فکر شکل می‌گیرد. دانش سیاست‌گذاری در آمریکا معطوف به چگونگی ارتباط حوزه‌های تصمیم‌گیری ساختاری با ضرورت‌های راهبردی و بین‌المللی است. پرسش اصلی این مقاله به این موضوع اشاره دارد که: «سیاست‌گذاری راهبردی آمریکا در روند برنامه جامع اقدام مشترک دارای چه ویژگی‌هایی بوده است؟» فرضیه مقاله نیز عبارت است از: «دیپلماسی هسته‌ای از طریق همکاری و مشارکت سازنده قدرت‌های بزرگ انجام گرفته و منجر به توافق بین‌المللی گردیده است.» در تبیین مقاله از نظریه تسمه ارتباطی «پائول شارپ» استفاده می‌شود. در این نظریه، مسیر دیپلماتیک نقش تعیین‌کننده‌ای در نتایج نهایی خواهد داشت. به هر میزان که مسیر دیپلماتیک دارای انسجام بیشتری باشد، نیل به نتیجه از امکان‌پذیری بیشتری برخوردار می‌شود.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری هسته‌ای، نظریه تسمه ارتباطی، نخبه‌گرایی ساختاری، تصمیم‌گیری سیستمیک،

تحریم‌های فلج‌کننده، بازدارندگی یک‌جانبه.

کلیات پژوهش

روندهای سیاستگذاری امنیتی در امریکا عموماً براساس قالب‌های ذهنی، ادراکی و تحلیلی شکل می‌گیرد. موضوع مربوط به مقابله با سیاست هسته‌ای ایران بخشی از «ضرورت‌های راهبردی» است که در تفکر اجتماعی و امنیتی امریکایی‌ها نهادینه شده است. این رویکرد را نظریه‌پردازانی همانند شافریتز و همچنین کریستوفر بریک به عنوان نمادی از الگوهای آشوب‌طلبانه در سیاستگذاری امنیتی و راهبردی امریکا می‌دانند. براساس چنین نگرشی، ایالات متحده از سازوکارهای متنوعی برای محدودسازی قدرت سایر کشورها و ارتقای قدرت نسبی خود در چارچوب رژیم‌های بین‌المللی همانند «پیمان منع اشاعه هسته‌ای» و «پروتکل الحاقی ۹۳+۲» بهره می‌گیرد.

از اوایل دهه ۱۹۹۰، گروه‌های اسرائیلی محور در ساختار سیاسی امریکا تلاش کردند روایت افسانه‌ای جدیدی را در سیاستگذاری راهبردی امریکا برای محدودسازی قدرت ایران ایجاد کنند. براساس چنین رویکردی، بسیاری از اتاق‌های فکر و مراکز سیاسی امریکا به عنوان مرکزیت جدال هنجاری علیه قابلیت هسته‌ای ایران ایفای نقش کردند. مذاکرات ایران و کشورهای ۵+۱ در فرآیند دیپلماسی هسته‌ای را باید به‌عنوان زیربنای توافقی دانست که به مراتب دیپلماسی هسته‌ای منجر گردید. کنترل قابلیت‌های هسته‌ای ایران در نگرش کنث پولاک اصلی‌ترین محور دیپلماسی تسمه ارتباطی از سوی باراک اوباما محسوب می‌شود (Pollock, 2013: 119).

طرح مسئله

سیاستگذاری هسته‌ای امریکا در برخورد با ایران براساس رهیافت‌های مختلفی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. برخی از تحلیلگران مسائل امریکا بدون توجه به الگوی سیاستگذاری راهبردی این کشور، احساس می‌کردند که تغییر در کارگزاران اجرایی ایالات متحده منجر به کاهش فشارهای راهبردی علیه جمهوری اسلامی ایران می‌گردد. برخی دیگر از نظریه‌پردازان بر این اعتقاد بودند که تغییر دولت در ایران می‌تواند زمینه‌های لازم برای تغییر در روندهای سیاستگذاری هسته‌ای ایالات متحده در برخورد با ایران را ایجاد نماید. دیپلماسی را می‌توان در زمره سازوکارهایی دانست که زمینه لازم برای گسترش مذاکرات هسته‌ای در چارچوب برنامه جامع اقدام مشترک را به وجود آورد. روش‌های مختلفی درباره سیاستگذاری راهبردی امریکا ارائه می‌شود. آنچه به‌عنوان الگوی تصمیم‌گیری و سیاستگذاری امنیتی ایالات متحده وجود دارد، نشان می‌دهد که محور اصلی سیاستگذاری راهبردی ایالات متحده را موضوع قدرت شکل می‌دهد. تحقق اهداف سیاست خارجی امریکا می‌تواند از طریق سازوکارهایی همانند

دیپلماسی، مصالحه و تهدیدات اعمال شود. در روند دیپلماسی هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱، نهادهای بوروکراتیک آمریکا از تمامی سازوکارهای یادشده بهره گرفتند (Calamita, 2009: 1393-1442).

روش‌شناسی پژوهش

در تبیین این مقاله از روش تحلیل فرآیند در سیاستگذاری راهبردی استفاده می‌شود. تحلیل فرآیند مربوط به ارزیابی الگوی کنش نخبگان، نهادهای سیاسی و فرآیندهایی است که اهداف امنیتی ایالات متحده را شکل می‌دهد. بسیاری از نهادهای آمریکایی تلاش کردند از سازوکارهایی استفاده کنند که زمینه محدودسازی تحرک دیپلماتیک، اقتصادی و تکنولوژیک ایران را در سیاست جهانی به وجود آورند (شافریتز و بریک، ۱۳۹۰: ۱۰۹).

به همین دلیل است که از مفاهیمی همانند قدرت هسته‌ای ایران به‌عنوان نیروی برهم‌زننده موازنه قدرت منطقه‌ای استفاده کردند. در این فرآیند، نشانه‌هایی از هماهنگی در نگرش سیاستگذاران راهبردی آمریکا در حوزه سیاست خارجی، دفاعی و امنیتی شکل گرفت. هر یک از نهادهای یادشده نقش خاصی را برای محدودسازی قدرت ایران و وادارسازی کارگزاران اجرایی جمهوری اسلامی برای مذاکرات فراهم ساختند. روندی که منجر به شکل‌گیری رویکرد نرمش قهرمانانه در روند دیپلماسی هسته‌ای ایران گردید. این مقاله درصدد پاسخ به سؤالی است که همواره در ذهنیت اجتماعی و ادراک تصمیم‌گیران راهبردی ایران وجود داشته است. هرگاه تحول سیاسی خاصی شکل می‌گیرد، برخی از تحلیلگران ایرانی احساس می‌کنند که روندهای تغییر بنیادین در سیاست خارجی و فرآیند سیاستگذاری راهبردی آمریکا در برخورد با ایران شکل گرفته است. در حالی که فرضیه این مقاله بر این موضوع تأکید دارد که: «دیپلماسی تسمه ارتباطی مبتنی بر الگوهای تعامل مرحله‌ای، فراگیر و ممتد محور اصلی سیاستگذاری هسته‌ای آمریکا در برجام بوده است».

چارچوب نظری

تبیین الگوی سیاستگذاری راهبردی آمریکا در فرآیند دیپلماسی هسته‌ای جمهوری اسلامی مبتنی بر نشانه‌هایی از تحریم اقتصادی، دیپلماسی اجبار و متقاعدسازی بوده است. هر یک از سه مؤلفه یادشده را می‌توان چرخ‌دنده فرآیند دیپلماسی هسته‌ای دانست. چنین فرآیندی تابعی از رهیافت‌های نئولیبرال در روند سیاستگذاری محسوب می‌شود. بنابراین تبیین فرآیند دیپلماسی هسته‌ای آمریکا در برنامه جامع اقدام مشترک را می‌توان نمادی از کنش دیپلماتیک براساس سازوکارهای مربوط به نهادگرایی دیپلماتیک دانست.

نهادگرایی دیپلماتیک می‌تواند زمینه ایجاد تعامل سازنده در روابط کشورهایی را به‌وجود آورد که نشانه‌هایی از تهدید در آن وجود داشته و دیپلماسی به‌عنوان عامل بنیادین تعامل و

توافق محسوب می‌شود. در چنین نگرشی، بهره‌گیری از سازوکارهای دیپلماتیک می‌تواند با مؤلفه‌هایی همانند بدگمانی و توهم دسیسه پیوند یافته و زمینه شکل‌گیری الگوهای دیپلماتیک برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات و تضادها را به‌وجود آورد. چنین رویکردی بخشی از ذهنیت نخبگان، فرهنگ راهبردی و ساختارهای امریکایی محسوب می‌شود. در این فرآیند شاهد عملیات نظامی جورج بوش پسر در سال ۲۰۰۳ و در جنگ علیه عراق بوده‌ایم. الگوی کنش جورج بوش نمادهایی از نئورئالیسم تهاجمی را منعکس می‌سازد. درحالی‌که الگوی کنش رقابتی آمریکا در فرآیند دیپلماسی هسته‌ای با ایران متفاوت از جنگ علیه عراق در سال ۲۰۰۳ بوده است. (رز، ۱۳۹۰: ۱۴۱)

نشانه‌های دیپلماسی تعارضی آمریکا در مقابله با ایران

بخش قابل‌توجهی از فرآیند کنش دیپلماتیک آمریکا در برابر ایران ماهیت تعارضی و مقابله‌جویانه داشته است. نشانه‌هایی از تهدید در ادبیات سیاسی و برنامه عمومی گروه‌های محافظه‌کار برای محدودسازی قدرت راهبردی ایران وجود داشته است. چنین الگویی در دوران جورج بوش گسترش یافت. باراک اوباما در نخستین مرحله ریاست جمهوری خود تلاش کرد زمینه کاهش قدرت هسته‌ای ایران را از طریق سازوکارهای مربوط به محدودسازی پیگیری کند. قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی را باید واکنشی نسبت به چنین الگوی سیاسی دانست. چنین فرآیندی به‌گونه تدریجی تغییر پیدا کرد و زمینه کنش تعاملی براساس دیپلماسی سازنده را ایجاد کرد (Joyner & Roscini, 2012: 25).

نهادهای محافظه‌کار و الگوی تأمین دستاورد مطلق در دیپلماسی هسته‌ای

درحالی‌که گروه‌های محافظه‌کار امریکایی در چارچوب حوزه‌های نظریه‌پردازی و اندیشه‌های تولید فکر تلاش داشتند محدودیت‌های بیشتری علیه ایران ایجاد کنند، الگوی دیپلماسی ارتباطی معطوف به تداوم همکاری‌های سیاسی و امنیتی براساس شکل جدیدی از معادله کنش دیپلماتیک محسوب می‌شود. درحالی‌که روندهای مربوط به دیپلماسی اجبار در چارچوب سیاست عمومی گروه‌های محافظه‌کار، زمینه رویارویی فراگیر با ایران را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.

گروه‌های محافظه‌کار آمریکا از اولین روزهای پس از جنگ سرد تلاش کردند مقابله با کشورهای رادیکال و انقلابی خاورمیانه را در دستور کار قرار دهند، به همین دلیل سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی و قابلیت هسته‌ای ایران را به‌عنوان نماد تهدیدات راهبردی برای امنیت ملی آمریکا تلقی می‌نمایند. در این فرآیند می‌توان نقش گروه‌های اسرائیل محور را در

تولید روایت افسانه‌ای و بازتولید آن در قالب ادبیات راهبردی مورد ملاحظه قرار داد (Kerr, 2014: 8).

گروه‌های محافظه‌کار در سیاستگذاری راهبردی آمریکا به حلقه جالب‌توجهی از روشنفکران و پژوهشگرانی می‌رسد که در دهه ۱۹۳۰ عمدتاً یهودی بوده و در سال‌های پس از جنگ سرد در زمره مجموعه‌های اسرائیل محور تلقی می‌گردد. چنین مجموعه‌هایی فراروایت امنیتی ایالات متحده را شکل داده و آن را در ساختار سیاسی آمریکا به «سیاست اجرایی و نهادی» تبدیل نمودند. در این ارتباط می‌توان به سنت‌های سیاستگذاری راهبردی آمریکا از طریق تولید فراروایت اشاره داشت. فوکویاما به شکل‌گیری فراروایت کمونسم ستیزی و مقابله با قابلیت هسته‌ای ایران اعتقاد دارد (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۱۱۵).

نشریه «منافع عمومی»^۱ مرکز اصلی تولید فراروایت راهبردی برای سیاستگذاری امنیتی در امریکاست. کارگزاران این نشریه تحت تأثیر رهیافت‌های فلسفی لئواشتراس بودند. اشتراوس بر این اعتقاد بود که اراده سیاسی براساس فراروایت منجر به تقویت ساختار قدرت در آمریکا می‌گردد. اشتراوس و پیروانش مخالف نسبی‌گرایی فرهنگی، اجتماعی و امنیتی بودند. شاگردان اشتراوس درصدد بودند شکل جدیدی از فرایندهای امنیتی در برخورد با اتحاد شوروی، عراق، لیبی، سوریه، مصر و ایران ایجاد کنند. آنان نظریه «صلح دموکراتیک»^۲ را زیربنای سیاستگذاری امنیتی خود در برخورد با کشورهای هدف قرار دادند. (Clawson, 2012: 28)

در رهیافت فکری پیروان مکتب اشتراوس، موضوعی به نام «بازدارندگی موسع»^۳ وجود دارد. براساس چنین نگرشی، دغدغه فکری افرادی همانند «ول اشتتر» مشاهده می‌شود. چنین نظریه‌پردازانی را باید تولیدکننده فراروایتی دانست که زیربنای سیاستگذاری هسته‌ای آمریکا در برخورد با ایران را شکل می‌دهد. اشتتر، به روشی که منجر به تدوین رژیم مربوط به منع گسترش تسلیحات هسته‌ای بود، تردید داشت. این امر به مفهوم نادیده گرفتن حقوق کشورهای همانند ایران برای بهره‌گیری از قابلیت هسته‌ای است. رابرت جرویس به این موضوع اشاره دارد که قالب‌های ادراکی و تحلیلی نقش مؤثری در شکل‌گیری الگوی کنش تعاملی بازیگران در عرصه سیاست بین‌الملل ایفا می‌کنند (Jervis, 1976: 48).

اشتتر بر این اعتقاد است که دو نوع تکنولوژی وجود دارد که نمی‌توان آنها را براساس نظارت آژانس از یکدیگر تفکیک کرد. اشتتر بر موضوع ایران تأکید دارد. وی به این موضوع اشاره دارد که: «درصحنه خاورمیانه بسیاری از کشورهای در حال ظهور وجود دارد. منطقه‌ای

1- Public Interest

2- Democratic Peace

3- Extended deterrence

که در آن کشور ایران بر مبنای معاهده آن پی تی به حق خود برای تولید اورانیوم تأکید دارد و بر سیاست استفاده از انرژی صلح‌آمیز پافشاری می‌کند».

بازدارندگی موسع محافظه‌کاران نسبت به دیپلماسی هسته‌ای امریکا و ایران

کنترل روند گسترش تسلیحات هسته‌ای نیازمند توجه به بازدارندگی موسع است... وجود کشورهایی همانند ایران که در شرف ظهور هسته‌ای هستند، به احتمال قریب به یقین به بروز بی‌ثباتی منجر می‌شود، زیرا طرف‌های مقابل را به انجام اقدامات پیشدستانه و سوسه می‌کند... با دقت فزاینده موشک‌های کشورهای همانند ایران و استقرار موشک‌های حامل کلاهک‌هایی که از قابلیت راهبردی برخوردارند، روزی وقوع یک جنگ به اصطلاح مقابله‌به‌مثل قابل تصور است» (فوکویاما، ۱۳۸۶: ۷۵).

افرادی همانند ول اشتتر، پل ولفوویتز و ریچارد پرل با افرادی همانند پل نیتز در حوزه خلع سلاح ایالات متحده همکاری داشتند و توانستند سنت‌هایی را در نگرش هسته‌ای و راهبردی امریکا در برخورد با ایران ایجاد کنند. افراد یاد شده، فراروایت افسانه‌ای را در ارتباط با کشورهای خاورمیانه از جمله ایران ایجاد کردند. آنان بر این اعتقادند که خاورمیانه در حال ظهور بازیگرانی است که تلاش دارند تسلیحات کشتار جمعی تولید کنند. نشریاتی همانند وال استریت نیز چنین فراروایت‌هایی را تبدیل به اندیشه سیاسی و اجتماعی کرده و در فضای راهبردی منعکس می‌گردد. دونالد رامسفلد، وزیر دفاع پیشین امریکا که در زمره نظریه‌پردازان راهبردی محافظه‌کار در ایالات متحده محسوب می‌شود، تلاش داشت بر اساس چنین رویکردی، مقابله نظامی با ایران را در دستور کار قرار دهد. (Abramz, 2012a: 25)

مواضع گروه‌های محافظه‌کار که به تولید فراروایت برای مقابله با قابلیت هسته‌ای ایران مبادرت می‌کنند، از راهبردهایی همانند گسترش دموکراسی، توسعه‌طلبی و مداخله جویی بهره می‌گیرد. آنان را باید در زمره افرادی دانست که در دوران پس از جنگ سرد خواهان «هژمونی خیراندیشانه» امریکا هستند و تلاش دارند زمینه‌های لازم برای مقابله با کشورهایی همانند ایران را به‌عنوان رسالت راهبردی در فرایند سیاستگذاری علیه ایران مورد استفاده قرار دهند. رابرت کیگان و ویلیام کریستول را باید در زمره چنین نظریه‌پردازانی دانست. آنان بر ضرورت مقابله و محدودسازی قدرت راهبردی ایران تأکید دارند (Kristol & Kagan, 2000: 12).

چنین رویکردی به منزله آن است که آنان بر ضرورت‌هایی، از جمله برتری بلامنازعه قدرت نظامی امریکا، تجدید تعهد به ائتلاف‌های امریکا محور و دفاع موشکی به‌عنوان ابزارهایی برای محافظت از خاک امریکا تأکید دارند. براساس چنین نگرشی، ویلیام کریستول و رابرت کیگان نه تنها خواهان تغییر رژیم‌های سیاسی همانند ایران و عراق هستند، بلکه توانستند روند

جدیدی از مقابله با جمهوری اسلامی را در چارچوب نظریه «محور شرارت» تولید کنند. آنچه جورج بوش پسر در ژانویه ۲۰۰۲ و در راستای مقابله با جمهوری اسلامی ایران مطرح کرد، بخشی از راهبرد رابرت کیگان است (Kagan, 2004: 73).

کیگان بر این اعتقاد است که کاربرد قدرت آمریکا علیه کشورهای همانند ایران بهترین تضمین امنیت ملی در ایالات متحده محسوب می‌شود. محافظه‌کاران راهبردی در سیاست خارجی آمریکا بر این اعتقاد بودند که موضوعاتی همانند سیاست، امنیت و ایدئولوژی باید محور سیاستگذاری راهبردی ایالات متحده قرار گیرد. چنین رویکردی را باید بخشی از سازوکارهایی دانست که در سیاستگذاری امنیت ملی آمریکا و در قالب رویکرد آشوب‌طلبانه مشاهده می‌شود.

براندازی سیاسی ایران در نگرش رئالیست‌های تهاجمی

چنین افرادی همانند «هاف اشتادتر» بر این اعتقادند که «تفاوتی حیاتی میان سخنگوی آشوب‌طلبی در سیاست و آشوب‌طلبی کلینیکی وجود دارد: اگرچه هر دو بیش‌ازحد داغ، بیش‌ازحد بدگمان، بیش‌ازحد تهاجمی، پر آب‌وتاب و پرمزوراز در بیان هستند، اما آشوب‌طلب کلینیکی، دنیایی دشمن و پر دسیسه را می‌بیند که در آن، همه‌چیز علیه او نشانه رفته است. چنین رویکردی انعکاس تفکر قدرت یک ملت، یک فرهنگ و یک شیوه زندگی است که سرنوشت آن، نه فقط او بلکه میلیون‌ها نفر دیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد» (Kristol & Kagan, 2000: 12).

گروه‌های محافظه‌کار و مجموعه‌هایی که درصدد اجرای رهیافت نئورئالیسم تهاجمی هستند به این موضوع توجه دارند که «فکر کاربرد قدرت نظامی آمریکا برای پیشبرد فرایند تغییر رژیم در کشورهای تحت رهبری دیکتاتورها برای بسیاری طنین‌افکن نوعی اتوپیاگرایی است. پس‌از آنکه مشاهده کردیم قدرت مردمی نظام‌های دیکتاتوری در مناطقی همانند فیلیپین، اندونزی، شیلی، پاراگوئه، تایوان و کره جنوبی که حکومت‌های مستقر را سرنگون کردند، تصور تغییر رژیم در مناطقی نظیر عراق تا چه حد اتوپیاگرایانه است» (Kristol & Kagan, 2000: 20).

در رهیافت نئورئالیسم، الگوی رفتاری آمریکا در برخورد با ایران مبتنی بر نشانه‌هایی از دیپلماسی اجبار و سیاستگذاری تشدید محدودیت‌های راهبردی بوده است. مقابله‌گرایی راهبردی به عنوان یکی از رهیافت‌های رویارویی با سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران بر اساس شکل‌گیری فراروایت افسانه‌ای تلقی می‌شود. نظریه‌پردازان مختلفی مبادرت به ارائه راهکارهایی برای محدودسازی قابلیت هسته‌ای ایران نمودند. در زمره افرادی که دارای نگرش

مقابله گرا بودند می‌توان به رویکرد «جان بولتون»^۱، کلیفورد می، کوهن و مایکل لدین اشاره داشت. افراد یاد شده در زمره محافظه‌کارانی محسوب می‌شوند که تأکید بر مقابله راهبردی با ایران دارند. لازم به توضیح است که چنین افرادی می‌توانند در حزب دموکرات یا جمهوریخواه دارای جایگاه سیاسی باشند. (کیگان، ۱۳۸۲: ۴۵)

بولتون در تبیین نگرش مقابله‌جویانه با ایران بر ضرورت محدودسازی توان استراتژیک جمهوری اسلامی تأکید دارد. وی ضمن بهره‌گیری از ادبیات ضد ایرانی تلاش دارد موقعیت گروه‌های محافظه‌کار و مجموعه‌های اسرائیل محور در ایالات متحده را ارتقا دهد. بولتون بر این اعتقاد است که ایران هیچ‌گاه وقفه‌ای در فعالیت‌های راهبردی خود ایجاد نکرده است. در تبیین چنین رویکردی، بولتون مقاله‌ای را با عنوان «هنگامی که ما در شک و تردید هستیم، ایران در حال ساخت بمب هسته‌ای است» منتشر کرد. در این مقاله، جان بولتون تلاش دارد ضرورت‌های مقابله راهبردی با ایران را تبیین کند. جان بولتون دارای پیشینه رفتار دیپلماتیک در سیاست خارجی جورج بوش بوده است (Bolton, 2012:2).

جان بولتون در دوران ریاست جمهوری جورج بوش از جایگاه ویژه‌ای در ساختار سیاسی و امنیتی امریکا برخوردار شد. در سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۵ به عنوان معاون وزیر امور خارجه ایالات متحده در امور کنترل تسلیحات و امنیت بین‌الملل ایفای نقش کرد. در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۵ نماینده امریکا در سازمان ملل بوده است. بعد از آنکه جایگاه ساختاری جان بولتون در دولت جورج بوش کاهش یافت، نامبرده به «مؤسسه امریکایی اینترپرایز»^۲ ملحق شد.

در مؤسسه اینترپرایز، جان بولتون مقالات و رویکردهای سیاسی زیادی را در مقابله با ایران منتشر کرد. از جمله این مقالات می‌توان به توصیه‌های راهبردی به دولت باراک اوباما در ارتباط با ایران دانست. مقالاتی با عنوان «آقای اوباما؛ ایران تهدید است نه اسرائیل»^۳ و همچنین «خطرپذیری امنیتی با ترسویی اوباما جور در نمی‌آید»^۴ را منتشر کرد. محور اصلی این مقالات، ضرورت مقابله با سیاست امنیتی ایران در خاورمیانه بوده است. بولتون هم همانند مایکل لدین از کاندیداتوری میت رامنی حمایت به عمل می‌آورد. بولتون بر این اعتقاد است که اگر میت رامنی به قدرت برسد، از جسارت و اعتماد به نفس بیشتری برای مقابله نظامی علیه تأسیسات راهبردی ایران برخوردار است (کیگان، ۱۳۸۳: ۶۸).

جان بولتون، نویسنده فاکس نیوز و از مقامات سابق دولت بوش، به طور مستمر از فاکس نیوز و رسانه‌های نوشتاری دیگر، جهت وارد کردن فشار برای آغاز حمله نظامی به ایران و

۱- نماینده سابق امریکا در سازمان ملل، کارشناس ارشد مؤسسه اینترپرایز و عضو «مؤسسه یهودیان برای امور امنیت ملی» (JINSA)

۲- مؤسسه American Enterprise

3- Israel is not the threat, Mr. Obama. Iran is

4- Obama's timidity risks the world's security

مداخلات نظامی در این کشور استفاده می‌کند. حمایت او از اعمال زور، همیشه تنها گزینه بولتون برای فشار بر ایالات متحده، جهت انجام عملیات نظامی علیه کشورهای مختلف در سراسر جهان بوده است. «بولتون سال‌هاست به صورت خستگی‌ناپذیر، از حمله نظامی علیه ایران حمایت می‌کند» (Bolton, 2012:4).

سیاست عمومی جان بولتون معطوف به الگوهایی از کنش تهاجمی علیه کشورهای است که تلاش دارند در برابر سیاست امنیتی آمریکا مقاومت کنند. در بسیاری از مواقع، جان بولتون سیاست‌های جانبدارانه خود از اسرائیل را به گونه‌ای صریح بیان داشته است. بولتون بر این اعتقاد است که بین شاخص‌های امنیت ملی اسرائیل و آمریکا مشابهت‌های زیادی وجود دارد. شاید از دلایل اصلی اتخاذ سیاست ضدایرانی را بتوان حمایت همه‌جانبه از اسرائیل دانست (Bolton, 2012a: 15).

افرادی همانند بولتون بر این اعتقادند که پیشرفت‌های انجام‌شده در برنامه هسته‌ای ایران را باید به‌عنوان نشانه‌ای از اهداف سیاسی پنهان‌شده دانست. هستی‌شناسی ایران نسبت به اسرائیل بر اساس رویکرد دشمن‌سازی شکل‌گرفته است. ایران هیچ‌گونه مشروعیتی برای ساختار سیاسی اسرائیل قائل نیست. از هر فرصت و نیرویی استفاده می‌کند تا در برابر اسرائیل جبهه مقاومت را گسترش دهد. چنین کشوری اگر به قابلیت لازم برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی دست یابد، به‌عنوان نیروی مخرب در سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. ایران در چند دهه گذشته رویکرد ضد اسرائیلی خود را تکرار کرده است. در شرایط موجود در انتظار ابزارهایی است که بتواند اهداف نهفته خود را تحقق بخشد. بولتون تأثیر تحریم‌ها بر ایران را ناچیز خواند و خواستار حمله مستقیم به برنامه هسته‌ای ایران شد. او گفت که هر اقدامی جز حمله نظامی محکوم به شکست است، در حقیقت، نتیجه افزایش تحریم‌ها، اگر هم متقاعد کردن ایران برای پایان دادن به برنامه هسته‌ای خود نیز باشد، به معنی راه‌اندازی یک تجارت پرسود برای این کشور به منظور پایان دادن به برنامه هسته‌ای خود است و ایران را در موقعیتی مانند کره شمالی قرار می‌دهد، که همان‌طور که می‌دانیم دو بمب هسته‌ای را منفجر کرده است. به همین دلیل، احتمال حمله ما به کره شمالی به دلیل ترس از انتقام‌جویی هسته‌ای این کشور بسیار کم است. برخی از پژوهشگران بر این اعتقادند که چنین رویکردی براساس رهیافت‌های مبتنی بر نظامیگری شکل گرفته است (حسین‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۴۵).

ویژگی دیپلماسی تسمه ارتباطی در سیاستگذاری راهبردی آمریکا

دیپلماسی تسمه ارتباطی در رهیافت‌های نئولیبرالی سیاست و اقتصاد مورد استفاده قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که دموکرات‌های آمریکایی انگیزه بیشتری برای تعامل مؤثر با ایران جهت کاهش قابلیت‌های هسته‌ای نشان دادند. لیبرال‌ها به موازات گروه‌های محافظه‌کار

اصلی‌ترین مخالف گسترش قابلیت هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران می‌باشند. این گروه‌ها در دوران جنگ سرد روایت دیگری در مقابله و ستیز با کمونیسم را تولید و در ساختارهای سیاسی امریکا تبدیل به قواعد هنجاری نمودند (Afrasiabi, 2006: 36).

سازوکارهای کنترل قدرت سایر بازیگران براساس رهیافت‌های مختلفی انجام می‌گیرد. رهیافت تسمه ارتباطی بخشی از سیاست هوشمند برای کنترل معادله قدرت محسوب می‌شود. چنین رویکردی مبتنی بر سه اصل اقتصادی یعنی کارآیی، اثربخشی و پایداری بوده و از حوزه اقتصاد به عرصه‌های سیاسی و راهبردی منتقل شده است. محاسبه عقلایی را باید زیربنای سیاست هوشمند برای گسترش الگوی کنش تعاملی در شرایط تهدید و اجبار دانست. برنامه اجرایی در فرآیند دیپلماسی هسته‌ای امریکا در تعامل با ایران را باید تابعی از سازوکارهایی دانست که مبتنی بر «کنش عقلانیت‌محور» و «مدیریت کنش تعاملی» در شرایط رقابت دانست. نظریه‌پردازان نئولیبرال بر این اعتقادند که مقابله با کشورهای همانند ایران صرفاً در شرایطی حاصل می‌گردد که از نهادهای بین‌المللی، رژیم‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی برای کاهش کارآمدی سایر کشورها و ارتقای توان راهبردی ایالات متحده استفاده شود. درحالی‌که نظریه‌پردازان نئولیبرال بیش از آنکه به ابزارهای قدرت نظامی و تهدیدات پدیده توجه داشته باشند، درصدد کنترل بازیگران از طریق دیپلماسی خواهند بود. رهیافت نئولیبرالی نشانه‌هایی از دیپلماسی، رقابت و نهادهای بین‌المللی را منعکس می‌سازد (Rudolph, 2005: 3).

دیپلماسی تسمه ارتباطی زمینه جایگزینی سازوکارهای دیپلماتیک و دیپلماسی تهدید به جای الگوهای نظامی و عملیاتی را گرفت. اگرچه باراک اوباما همواره به این موضوع اشاره داشت که گزینه نظامی علیه ایران امکان‌پذیر است، اما چنین فرآیندی مورد توجه و پذیرش نهادهای اجرایی امریکا قرار نگرفت. گروه‌های محافظه‌کار نسبت به سیاست اوباما درباره اقدام مؤثر و پر شدت علیه ایران ابهام داشتند. آنان به این موضوع اشاره می‌کردند که احتمال اینکه اوباما از زور در این ارتباط استفاده کند بسیار ضعیف است، اگرچه او همیشه می‌گوید که گزینه نظامی روی میز است.

در نگرش محافظه‌کارها اوباما با اسرائیل همکاری نمی‌کند و این کشور را تهدید می‌کند که در صورت حمله به ایران، از این کشور پشتیبانی نظامی نمی‌کند، درحالی‌که اسرائیل نسبت به حملات تلافی‌جویانه حماس و حزب‌الله، در صورت حمله به ایران، بسیار آسیب‌پذیر است. به این ترتیب می‌توان تفاوت‌های راهبردی مشهودی در نگرش بولتن با الگوی رفتاری باراک اوباما در برخورد با ایران را مشاهده کرد. اوباما به‌گونه‌ای صریح بر ضرورت تداوم دیپلماسی با ایران تأکید داشت (Obama, 2009: 4).

گروه‌های محافظه‌کار همانند بولتون به این موضوع اشاره داشتند که فرایندهای دیپلماتیک نمی‌تواند مطلوبیت‌های راهبردی مناسبی را برای آمریکا ایجاد کند. نامبرده بر این اعتقاد است که «ایران و کره شمالی از طریق دیپلماسی به اهداف خود دست یافتند. بوش نتوانست در این زمینه کاری بکند و آیا او با ما بهتر از او است؟ متأسفانه احتمال اینکه او با ما سیاست‌های واقع‌بینانه‌تری را انتخاب کند بسیار کم است. اقدامات او با ما در برابر این کشورهای سرکش، در بهترین حالت، ادامه سیاست‌های دولت بوش است که در تلاش بود برنامه‌های هسته‌ای این کشور را متوقف کند. این شیوه‌ای بسیار خطرناک است» (Bolton, 2012:3).

نگرش برژینسکی در مورد فعال‌سازی الگوی دیپلماسی تسمه ارتباطی به‌عنوان محور اصلی دیپلماسی راهبردی ایالات متحده مثبت بود. درحالی‌که محافظه‌کاران درصدد محدودسازی سازوکارهای دیپلماتیک برای حل موضوعات راهبردی با ایران بودند. آنان موشک‌های بالستیک جمهوری اسلامی را به‌عنوان نمادی از تهدید تلقی می‌کردند. چنین رهیافت‌هایی با اندیشه‌های نظریه‌پردازان تعادل‌گرا که همانند برژینسکی دارای نگرش ژئوپلیتیکی می‌باشند، مغایرت دارد (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۷۴). دیپلماسی تسمه ارتباطی جان کری و باراک او با ما توانست بخش قابل‌توجهی از محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی گروه‌های محافظه‌کار را کنترل کند. از موضوعات اصلی باراک او با ما در پیگیری دیپلماسی هسته‌ای را باید کاهش هزینه‌های منازعه و جنگ علیه ایران دانست. مدیریت منازعه براساس تفسیرهای مختلفی شکل گرفت. باراک او با ما دیپلماسی را بهترین الگو برای منافع ملی آمریکا می‌دانست. درحالی‌که برخی از گروه‌های محافظه‌کار به این موضوع اشاره داشتند که بهترین گزینه آن است که به‌گونه‌ای تصمیم‌گیری شود که حداقل هزینه را ایجاد نماید. مقابله با ایران باید بر اساس معادله حداقل هزینه انجام پذیرد (May, 2012a: 6). رویکرد «کلیفورد می» درباره الگوی مقابله با قابلیت‌های هسته‌ای ایران دارای جهت‌گیری تهاجمی است. نامبرده بر این اعتقاد است که «غرب باید رهبری تهاجمی و دفاعی خود را در این وضعیت بحرانی، با زنجیره جدیدی از جنگ‌های سایبرنتیک حفظ کند. علاوه بر آن اقدامات مخفیانه مرسوم بیشتری نیز می‌تواند در این مورد نقش بازی کند، مانند اقداماتی که در مواقع ناامیدی به کار می‌آیند و در نهایت مرگ نابهنگام افرادی را که به توسعه تسلیحات غیرقانونی هسته‌ای ایران کمک می‌کنند، فراهم آورد. توانایی ایران برای دستیابی به فناوری پیشرفته را دست‌کم نگیرید. با اقدامات سایبری روند ساخت تسلیحات ایران را قطع کنید تا برنامه توسعه تسلیحات هسته‌ای ایران را بیشتر به تأخیر بیندازید؛ همانند ویروس استاکس نت، که یک سلاح سایبری است و هیچ‌کس نمی‌تواند اعتبار آن را ثابت کند و حدود یک سال پیش در برنامه هسته‌ای ایران اختلال به‌وجود آورد (May, 2012b: 4).

سیاستگذاری مقابله‌گرایی، تاکتیکی در برابر قابلیت راهبردی ایران

یکی دیگر از الگوهای متعارض در برابر دیپلماسی تسمه ارتباطی را باید در قالب مقابله‌گرایی تاکتیکی دانست. مقابله‌گرایی تاکتیکی نیز ماهیت نیمه‌تهاجمی داشته و معطوف به بی‌اثرسازی الگوی دیپلماتیک اوباما در برخورد با ایران ارائه شد. سیاستگذاری تسمه ارتباطی به لحاظ ساختاری و کارکردی با الگوهای تهاجمی علیه ایران مغایرت داشت. در این ارتباط شاهد شکل‌گیری رویکردی در قالب مقابله‌گرایی تاکتیکی امریکا با ایران در چارچوب عملیات محدود نظامی علیه تأسیسات راهبردی هستیم. رویکرد مقابله‌گرایی تاکتیکی با قابلیت هسته‌ای ایران از سوی «مایکل لدین» ارائه شده است. هر یک از این رویکردها تلاشی برای کنترل سیاست جهانی از طریق قدرت در اندیشه امریکایی محسوب می‌شود (Russell, 2012: 14).

مایکل لدین، همانند جان بولتون، دارای رویکرد معطوف به مقابله‌گرایی با قابلیت‌های هسته‌ای ایران است. در سال ۱۹۸۶ که روند بازسازی روابط تاکتیکی ایران - امریکا آغاز شده بود، مایکل لدین در تیم شورای امنیت ملی امریکا مشارکت داشت. وی در زمره مشاوران مک فارلین برای ابتکار ایران - کنترا بوده است. مهم‌ترین دغدغه مایکل لدین مسئله پیروزی در رقابت‌های راهبردی است. به همین دلیل است که فعالیت‌های پژوهشی و اجرایی خود را در سال‌های پس از جنگ سرد با تیم محافظه‌کاران در سیاست خارجی و امنیتی امریکا آغاز کرد (Ledeen, 2008a: 25).

تضادهای راهبردی مایکل لدین با سیاست خاورمیانه‌ای ایران در این دوران افزایش بیشتری پیدا کرد. مایکل لدین را می‌توان در زمره نظریه‌پردازان جنگ علیه ترور دانست. مشارکت وی با افرادی همانند دیک چنی، رامسفلد و پل ولفوویتس در دهه ۱۹۹۰ گسترش قابل توجهی پیدا کرد. مایکل لدین دارای رویکرد ضد ایرانی بوده و در بسیاری از مقالات خود بر ضرورت مقابله با ایران تأکید داشته است. مایکل لدین اعتقاد دارد که ایران به عنوان «مرکز تروریسم نوین»^۱ محسوب می‌شود (Ledeen, 2008b: 42). محور اصلی مقابله‌گرایی با هدف محدودسازی قابلیت‌های ایران توسط وزارت خزانه‌داری ایالات متحده به مرحله اجرا درمی‌آید. وزارت خزانه‌داری مأموریت پیدا کرده است هرگونه تبادل مالی نهادهای اقتصادی وابسته به ایران را شناسایی کند و زمینه‌های لازم برای ناکارآمدی آن را فراهم آورد. چنین روندی از اواخر دهه ۱۹۹۰ آغاز شد اما در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما به گونه قابل توجهی تشدید گردید. باراک اوباما بر این اعتقاد است که می‌توان از طریق گزینه‌های نرم‌افزاری، قابلیت راهبردی ایران را کاهش داد. براساس چنین نگرشی، محدودسازی توان اقتصادی دولت

1- The Mother of Modern Terrorism

به‌عنوان ابزاری برای کاهش مشروعیت سیاسی و ساختاری ایران محسوب می‌شود (Benix, 2008: 28).

دیوید کوهن از اصلی‌ترین کارگزاران وزارت خزانه‌داری ایالات متحده برای محدودسازی قدرت ملی ایران محسوب می‌شود. کوهن قبلاً معاون کمیساریای اطلاعاتی پلیس ایالات متحده بوده است. پس از ۱۱ سپتامبر موقعیت اجرایی و اطلاعاتی کوهن ارتقا پیدا کرد. بعد از آن معاون اجرایی و عملیاتی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا شد. از آنجایی که محدودسازی قدرت اقتصادی ایران نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای اطلاعاتی بوده است، به همین دلیل دیوید کوهن برای کنترل قابلیت اقتصادی ایران در وزارت خزانه‌داری مورد توجه قرار گرفت (Cohen, 2012: 2).

محور اصلی تفکر دیوید کوهن را باید اجرای تحریم‌های فلج‌کننده برای کاهش قابلیت راهبردی ایران دانست. جهت‌گیری اجرایی دیوید کوهن براساس آموزه‌های کنترل نئولیبرالی سازماندهی شده است. کوهن به میزان قابل توجهی تحت تأثیر رویکردهای «موازنه نرم» رابرت پایپ قرار دارد. براساس نشانه‌های موازنه نرم، کنترل قدرت راهبردی کشورهای تهدیدکننده در شرایطی امکان‌پذیر است که تحرک اقتصادی و راهبردی آنان از طریق نهادهای بین‌المللی و داخلی کنترل شود. برخی از گروه‌هایی که از الگوهای کنش همکاری‌جویانه بهره می‌گرفتند درصدد بودند زمینه لازم برای همکاری‌های بیشتر با ایران را در دستور کار قرار دهند. رابرت گیتس در زمره این گروه از کارگزاران راهبردی آمریکا محسوب می‌شد که از دوران جورج بوش به‌عنوان وزیر دفاع آمریکا ایفای نقش کرده و فعالیت‌های خود را در سال‌های اولیه ریاست جمهوری باراک اوباما ادامه داده است. گیتس به این موضوع اشاره دارد که اگر دیپلماسی تسمه ارتباطی پیگیری شود، در آن شرایط دولت ایران در ارتباط با موضوعات منطقه‌ای همانند تحولات خاورمیانه و دگرگونی سیاسی در سوریه، انگیزه خود را از دست می‌دهد (Dilanian, 2012: 19).

افکار عمومی بین‌المللی باید نسبت به تهدید ایران واقف باشد. تغییر سیاسی در سوریه بدون مشروعیت‌زدایی از ساختار سیاسی ایران امکان‌پذیر نخواهد بود. اگر ایران اعتبار سیاسی و امنیتی خود را از دست بدهد، در آن شرایط سوریه دوام سیاسی چندانی نخواهد داشت. باید قابلیت هسته‌ای ایران مورد توجه زمامداران آمریکا، نهادهای بین‌المللی و رسانه‌های تأثیرگذار بر افکار عمومی قرار گیرد...» (Gates, 2009: 34).

سازوکارهای دیپلماسی، تسمه ارتباطی در سیاستگذاری هسته‌ای آمریکا

دیپلماسی تسمه ارتباطی در سیاستگذاری هسته‌ای آمریکا مبتنی بر سازوکارهای بوروکراتیک، تعادلی و موازنه‌گرایانه است. هر یک از این‌گونه سازوکارها را باید به‌عنوان بخشی از ضرورت‌های کنش تعاملی دانست. از آنجایی که نشانه‌هایی از کثرت‌گرایی سیاسی در ساختار حکومتی آمریکا وجود دارد، بنابراین طبیعی به‌نظر می‌رسد که سه گزینه یادشده در فرآیند دیپلماسی هسته‌ای آمریکا در برخورد با ایران نقش‌آفرین بوده‌اند. الگوهایی که می‌تواند زمینه‌های لازم برای کنترل رقابت‌های سیاسی و راهبردی کشورها را در شرایط مسالمت‌آمیز فراهم سازد.

الگوی کنش سازمانی و بوروکراتیک در دیپلماسی تسمه ارتباطی

برخی از تحلیلگران امریکایی دارای رویکرد تخصصی در ارتباط با موضوعات خلع سلاح، کنترل تسلیحات و امنیت بین‌الملل هستند. آنان توجه چندانی نسبت به موضوعات سیاسی و فرایندهای ارتباطی در مناطق مختلف جغرافیایی ندارد. رویکرد افرادی همانند رابرت گارد را می‌توان در این ارتباط مورد توجه قرار داد. نامبرده به دلیل نقشی که در مرکز مطالعات کنترل تسلیحات و منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به انجام می‌رساند، دارای رویکرد محافظه کار است. به طور کلی، کسانی که حوزه مطالعاتی آنان مربوط به موضوعاتی از جمله: خلع سلاح و امنیت بین‌الملل است، دارای رویکرد محافظه‌کارانه نسبت به موضوعات مربوط به سیاست خارجی و امنیت بین‌الملل هستند (Gard, 2012: 4). رابرت گارد در زمره پژوهشگرانی در حوزه سیاستگذاری خارجی و امنیتی آمریکا محسوب می‌شود که از رویکرد امنیتی در برخورد با تبیین موضوعات راهبردی برخوردار است. موضوعات راهبردی شامل: خلع سلاح، کنترل تسلیحات، کنوانسیون‌های امنیتی از جمله کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی، میکروبی و رادیواکتیو است. موضوعات دیگری از جمله معاهده جامع کنترل تسلیحات را می‌توان در ارتباط با موضوعات راهبردی دانست که مورد توجه رابرت گارد قرار دارد. مطالعات انجام‌شده از سوی افراسیابی و انتصار نشان می‌دهد که نهادهای راهبردی آمریکا حساسیت قابل توجهی به توانمندی نامتقارن کشورهای منطقه‌ای همانند ایران ابراز داشته‌اند (Afrasiabi & Entessar, 2015: 145).

فعالیت‌های اجرایی و پژوهشی رابرت گارد گسترده است. وی در چهار سال نخست دولت جورج بوش مدیر بخش طراحی سیاست‌ها در وزارت امور خارجه بود. گفتنی است چهار نفر از اعضای «شورای روابط خارجی آمریکا» هم عضو حلقه سیاست ساز «تعامل ستیزه‌جویانه-» اند. سه تن از حامیان سیاست «تعامل راهبردی» در «مرکز مطالعات کنترل سلاح و منع

گسترش سلاح‌های کشتار جمعی» (CACNP) فعالیت دارند؛ از جمله ژنرال بازنشسته رابرت گارد، که رئیس این مرکز است (Gard, 2012: 3). از اصلی‌ترین کارویژه‌های مرکز یاد شده را می‌توان بررسی چگونگی نقش ایران در معادله قدرت و امنیت منطقه‌ای دانست. در مرکز مطالعات کنترل تسلیحات و مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی آمریکا، ۱۸۲ نفر فعالیت دارند. اکثر اعضای این مجموعه دارای رویکرد مقابله‌جویانه با ایران هستند. در بین اعضای گروه مطالعاتی کنترل تسلیحات و مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی آمریکا، صرفاً چهار نفر دارای رویکرد مبتنی بر تعامل راهبردی با ایران می‌باشند. هر یک از این افراد، رویکرد بدبینانه خود را به‌عنوان تلاش سازمان‌یافته‌ای برای مقابله با ایران قرار می‌دهند. درحالی‌که برخی دیگر از نظریه‌پردازان راهبردی تلاش دارند نگرش مبتنی بر همکاری و الگوی کنش تعادلی را پیگیری کنند (Hass & Indyke, 2008: 35).

سیاستگذاری تعادل‌گرا در برخورد با قابلیت هسته‌ای ایران

تعادل‌گرایی را می‌توان یکی دیگر از رویکردهای سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران دانست. گروه‌های تعادل‌گرا همواره در لایه‌های پیرامونی سیاست خارجی و امنیتی آمریکا وجود داشته‌اند. به طور کلی، تعادل‌گرایی در ایالات متحده کار دشواری است. فعالیت سیاسی آمریکا هیچ‌گاه تعادل‌گرایی را مورد تحسین قرار نمی‌دهد. برخی از پژوهشگران امریکایی، تفاوت چندانی بین آموزه‌های معطوف به «مصالحه»^۱ و «سازش»^۲ قایل نیستند. گروه‌های تعادل‌گرا بر این اعتقادند که لازم است جلوه‌هایی از مصالحه در روابط ایران - آمریکا ایجاد شود. مصالحه به معنای بازی برد - برد است (Ohanlon, 2010: 15).

گروه‌های تعادل‌گرا در ساختار سیاسی ایالات متحده تمایل چندانی به کاربرد الگوهای مبتنی بر اقدام نظامی و تحریم پرشدت علیه ایران ندارند. گروه‌های تعادل‌گرا ایران را در زمره کشورهای می‌دانند که از قابلیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای بهره‌مند است. از سوی دیگر، چنین نظریه‌پردازانی بر ضرورت همکاری با ایران تأکید دارند. آنان از واژه‌ها و مفاهیمی استفاده می‌کنند که معطوف به جذب ایران در اقتصاد و سیاست جهانی است. اندیشه‌های استفان والت مبتنی بر موازنه تهدید بازیگران در سیاست بین‌الملل است. والت مبانی اندیشه‌ای و زیرساخت‌های تفکر سیاست خارجی خود را در قالب رئالیسم تدافعی ارائه داده است. در رویکرد معطوف به رئالیسم تدافعی، کاربرد قدرت علیه بازیگران رقیب صرفاً باید در شرایطی انجام پذیرد که اولاً، هزینه‌های محدودی را ایجاد نماید. ثانیاً، مخاطرات اقدامات نظامی کمتر

1- Compromise

2- Appeasement

از مطلوبیت حاصل از آن باشد. ثالثاً، فرایندهای کنش به‌گونه‌ای باشد که زمینه‌های لازم برای خلاً قدرت ایجاد نشود (Walt, 2012: 2).

استفان والت بر این اعتقاد است که ایران در زمره کشورهای محسوب می‌شود که از قابلیت لازم برای ایفای نقش ژئوپلیتیکی بهره مند است. بنابراین، ایالات متحده باید از الگوهای برای تعامل با ایران استفاده کند که بیشترین مازاد استراتژیک را برای دو کشور به وجود آورد. با توجه به چنین مبانی نظری و تحلیلی، استفان والت مخالف انجام اقدامات نظامی علیه ایران است. به طور کلی، استفان والت اقدام نظامی آمریکا در خاورمیانه را عامل ناپایداری ساختار قدرت آن کشور در آینده می‌داند.

رهیافت‌های سیاسی استفان والت بر اساس نقش آمریکا در ساختار نظام بین‌الملل تبیین گردیده است. استفان والت بر این اعتقاد است که بازیگران مؤثر در سیاست بین‌الملل صرفاً از شرایطی می‌توانند موقعیت خود را حفظ نمایند که از مداخله‌گرایی در امور بسیار ساده اجتناب کنند. استفان والت مخالف سیاست‌های تهاجمی آمریکا در برخورد با ایران می‌باشد. مقالات منتشر شده توسط والت بیانگر آن است که بخش عمده سیاست تهاجم آمریکا در برخورد با ایران براساس رویکرد گروه‌های اسرائیل محور و لابی‌های اسرائیل در آمریکا به ویژه آپیک انجام می‌پذیرد. والت چنین رویکردی را به عنوان مخاطره اصلی سیاست امنیتی آمریکا در برخورد با ایران می‌داند (Walt, 2002a: 4). استفان والت دارای رویکرد انتقادی نسبت به سیاست امنیتی آمریکا در اسرائیل بوده و به همراه جان مرشایمر، تئوری پرداز و استراتژیست واقع‌گرای تهاجمی آمریکا، کتاب «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا» را منتشر کرده است. در این کتاب استفان والت، سیاست خارجی آمریکا را مورد انتقاد قرار می‌دهد. والت بر این اعتقاد است که مداخله‌گرایی گسترده، هزینه‌های رهبری آمریکا را در طولانی مدت افزایش داده و موقعیت این کشور را در مقایسه با سایر قدرت‌های بزرگ به گونه‌ای تدریجی کاهش می‌دهد (Walt, 2012: 5).

فرآیندهای همکاری‌گرایی با دیپلماسی تسمه ارتباطی آمریکا

یکی از گزینه‌های فراروی کشورهای جهان غرب را می‌توان زندگی با ایران اتمی دانست. ایرانی که از انگیزه لازم برای همکاری منطقه‌ای برخوردار است. قابلیت‌های ژئوپلیتیکی ایران به گونه‌ای است که می‌تواند از طریق قابلیت‌های هسته‌ای به موازنه منطقه‌ای نایل گردد. نظریه‌پردازان موضوعات راهبردی، رویکردهای متفاوتی را در ارتباط با ایران هسته‌ای ارائه می‌کنند. اگر عده‌ای از تحلیلگران آمریکایی بر ضرورت محدودسازی قدرت راهبردی ایران تأکید دارند، برخی دیگر دارای رویکرد کاملاً متفاوتی بوده و اعتقاد دارند که زندگی با ایران

اتمی مسالمت‌آمیزتر از سال‌های بعد از جنگ سرد است. زیرا ایران از آمادگی لازم برای رعایت قواعد معطوف به بازدارندگی برخوردار است (Pillar, 2012:25).

پل پیلار در زمره نظریه‌پردازانی است که اعتقاد دارند ایران هسته‌ای هیچ‌گونه تهدیدی برای جهان غرب محسوب نمی‌شود و قواعد بازدارندگی را رعایت می‌کند. پیلار بر این اعتقاد است که بازدارندگی در یک فرایند طولانی مدت معنا پیدا می‌کند. اگر ایران در صدد نابودی اسرائیل بود، چنین اقداماتی را از طریق سلاح‌های شیمیایی و میکروبی به انجام می‌رساند. ایران تمایل چندانی به انجام چنین ریسکی برای ایفای نقش در سیاست امنیتی خاورمیانه ندارد. از همه مهم‌تر آنکه واقعیت‌های سیاست خاورمیانه بسیار پیچیده است و اگر جهان عرب صرفاً ایران را به عنوان تهدید خود مورد توجه قرار دهند، مخاطرات امنیتی بیشتری برای آینده نظام سیاسی ایران ایجاد می‌شود (Halevy, 2015: 39).

برخی از تحلیلگران همانند پل پیلار رویکرد سازنده در ارتباط با سیاست هسته‌ای ایران دارند. آنان بر این اعتقادند که مقابله با ایران مطلوبیت چندانی برای سیاست امنیتی آمریکا ایجاد نمی‌کند. او ۲۸ سال در دستگاه‌های مختلف اطلاعاتی آمریکا تحلیلگر ارشد بوده و ریاست واحدهای تحلیلی سیا برای خاور نزدیک، خلیج فارس و جنوب آسیا را در کارنامه‌اش دارد. رویکرد پیلار معطوف به این فرضیه است که حکومت ایران دست به حرکتی انتحاری نخواهد زد، اما دستیابی به سلاح اتمی جمهوری اسلامی را تا حدی تهاجمی‌تر می‌کند. نگرش والتز مبتنی بر موازنه ساختاری نیز چنین نشانه‌هایی را منعکس می‌سازد (Waltz, 2012: 4).

در نگرش گروه‌های تعامل‌گرا که از مدل تعادلی در فرایند سیاستگذاری هسته‌ای آمریکا در برخورد با ایران استفاده می‌کند، این موضوع مورد تأکید قرار گرفته است که اگر ایران در شرایط فقدان توازن قدرت قرار گیرد، از الگوی واکنشی بهره می‌گیرد، الگویی که معطوف به بازدارندگی در شرایط تهدید می‌باشد. الگوی تعامل‌گرایی مورد تأکید مقام‌های وزارت امور خارجه ایران قرار داشته است. این گروه از افراد بر ضرورت بازی برد-برد تأکید و برنامه جامع اقدام مشترک را نمادی از موفقیت تمام بازیگران در صحنه دیپلماسی جهانی تلقی می‌کنند (Zarif, 2015: 2).

حمله اسرائیل به ایران، تصمیمی فوق‌العاده پیچیده برای هر رئیس جمهور امریکاست. اگر چنین حمله‌ای ظرف چند ماه آینده رخ دهد، باراک اوباما تحت فشار داخلی شدیدی برای حمایت از اسرائیل قرار می‌گیرد. آنچه آمریکا نیاز دارد، آن است که مذاکراتی طولانی در قالب فرایندی بسیار آهسته برای اعتمادسازی با ایران انجام دهد. آمریکا باید سرانجام به این تفاهم برسد که برنامه اتمی ایران ادامه یابد ولی تحت نظارت کافی پادمان‌های بین‌المللی قرار گیرد تا نگرانی‌های غرب درباره جنبه‌های نظامی‌اش رفع شود (Waltz, 2012: 35).

این گروه از نظریه پردازان بر ضرورت کاربرد دیپلماسی کنش مرحله‌ای تأکید دارند. نظریه پردازان ساختاری روابط بین الملل همانند مرشایمر بر این اعتقاد هستند که تنها راه برون رفت از این بن‌بست، دیپلماسی صبورانه و درازمدت است. امریکا نمی‌تواند ظرف چند روز یا چند هفته به توافق با ایران دست پیدا کند. حقیقت این است که غرب دیپلماسی صبورانه و درازمدت را امتحان نکرده است. تنها چند ملاقات کوتاه بوده که از بعضی از آن به‌عنوان دیپلماسی یادشده و بعد گفته‌اند که شکست خورده است. در واقع، دیپلماسی در مفهوم جدی و پیوسته‌اش هرگز محک نخورده است (Mearsheimer, 1994: 13-14).

نتیجه‌گیری

دیپلماسی تسمه ارتباطی در سیاستگذاری هسته‌ای امریکا مبتنی بر الگوهای همکاری تاکتیکی، تحریم‌های اقتصادی و محدودیت‌های راهبردی بوده است. هر یک از سه گزینه یادشده توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در فرآیند سیاستگذاری راهبردی امریکا ایجاد کند. نشانه‌های یادشده بیانگر آن است که سیاستگذاری هسته‌ای امریکا در برخورد با ایران ماهیت راهبردی و هدف‌گرا داشته است. چنین رویکردی به مفهوم آن است که امنیت و قدرت محور اصلی تصمیم‌گیری و سیاستگذاری محسوب می‌شود. نشانه‌ها، فرایند و مدل سیاستگذاری دیپلماسی تسمه ارتباطی در روند برنامه جامع اقدام مشترک را می‌توان به‌شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

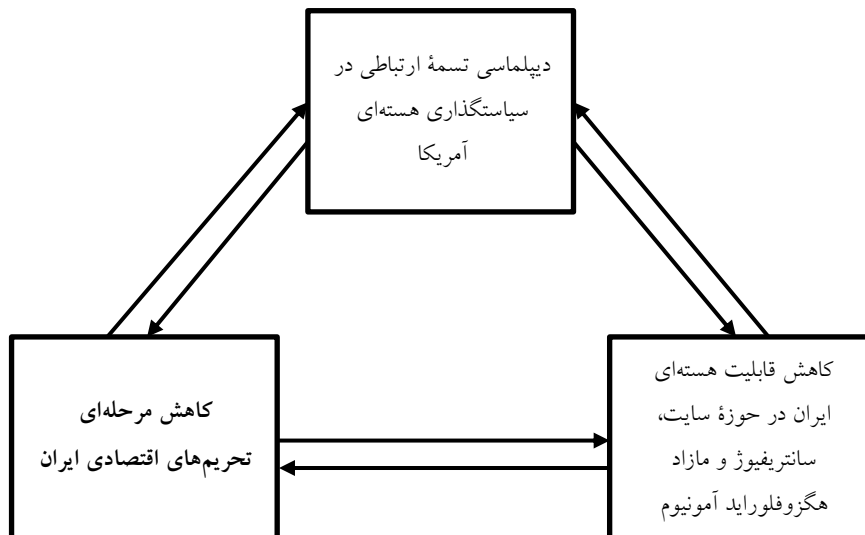
۱. محور اصلی دیپلماسی تسمه ارتباطی را موازنه و تعادل‌گرایی تشکیل می‌دهد. گروه‌های تعادل‌گرا تلاش بیشتری برای گسترش مشارکت با ایران در جهت کنترل قابلیت هسته‌ای نشان دادند. واقعیت‌های دیپلماسی تسمه ارتباطی بیانگر آن است که گروه‌های تعادل‌گرا از رویکرد معطوف به تعامل با ایران استفاده می‌کنند. مفاهیمی همانند سیاست تعامل، دربرگیری و همکاری تاکتیکی را می‌توان در زمره شاخص‌های ادراکی گروه‌های تعادل‌گرا در تبیین سیاست خارجی و امنیتی امریکا در برخورد با ایران دانست.

افرادی همانند فرید زکریا، استفان والت، کنث پولاک، سوزان مالونی، بروس ریڈل، برژینسکی و مادلین آلبرایت در زمره پژوهشگران و کارگزاران در روند سیاستگذاری هسته‌ای امریکا در برخورد با ایران محسوب می‌شوند. افراد یادشده از مفاهیم موازنه، همکاری و تعادل‌گرایی در ارتباط با ایران استفاده می‌نمایند. هر یک از نظریه‌پردازان و کارگزاران یادشده تلاش کردند زمینه‌های اجرایی برنامه جامع اقدام مشترک در راستای حداقل‌سازی قابلیت هسته‌ای ایران فراهم شود.

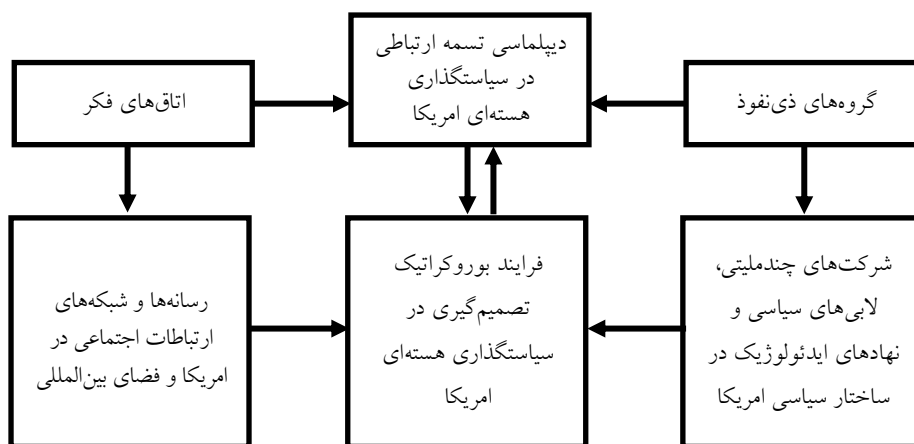
۲. دیپلماسی اجبار و محدودیت‌های اقتصادی در زمره عواملی محسوب می‌شد که زمینه مشارکت دیپلماتیک ایران با ایالات متحده را به وجود آورد. تحریم‌های اقتصادی و تکنولوژیک ایران را می‌توان نمادی از کاربرد سیاست قدرت و سیاستگذاری هدف‌گرا، گروه‌های محافظه‌کار در ساختار تصمیم‌گیری راهبردی آمریکا در برخورد با ایران دانست. الگوی دیپلماسی تسمه ارتباطی بیانگر آن است که باراک اوباما و تیم سیاست خارجی آمریکا در روند تنظیم برنامه جامع اقدام مشترک دارای نگرش نهادگرا بوده، قواعد بین‌المللی را در قالب چندجانبه‌گرایی راهبردی در برخورد با ایران به کار گرفتند.

۳. محور اصلی دیپلماسی تسمه ارتباطی را باید بازی براساس نتایج «حاصل جمع غیر صفر» دانست. در چنین شرایطی هر یک از بازیگران سازوکارهای همکاری‌جویانه بیشتری برای متعادل‌سازی دیگری به کار می‌گیرند. اگرچه نظریه‌پردازان محافظه‌کار در آمریکا بر این اعتقادند که ایران فاقد ابزارهای قدرت راهبردی است، بنابراین نمی‌تواند روند غنی‌سازی اورانیوم را ادامه دهد. براساس چنین تفکری، غنی‌سازی به‌مثابه تولید قدرت برای تولید بالقوه سلاح هسته‌ای تلقی می‌شود. به همین دلیل است که دونالد ترامپ در مقاطع تاریخی متفاوت به این موضوع اشاره داشته است که برنامه جامع اقدام مشترک فاقد مطلوبیت راهبردی برای آمریکا بوده و تاکنون صرفاً مبادرت به پذیرش مشروط و مرحله‌ای توافق کرده است.

۴. فرایند سیاستگذاری هسته‌ای آمریکا در برخورد با ایران به‌گونه‌ای تنظیم و سازماندهی شده است که سه مجموعه سازمان‌های بوروکراتیک، گروه‌های ذی‌نفوذ و اتاق‌های فکر تولید دانش را عهده‌دار هستند. گروه‌های تأثیرگذار بر ساختار سیاسی و تصمیم‌گیری ایالات‌متحده بخشی از معادله قدرت را شکل داده و سازوکارهای مربوط به الگوی کنش دیپلماتیک و مراحل مربوط به آن را تبیین نموده‌اند. ایران قابلیت‌های هسته‌ای تولیدشده خود را واگذار کرد، درحالی‌که گروه ۵+۱ نیز پذیرفت که تحریم‌های اعمال‌شده براساس شش قطعنامه شورای امنیت را به‌گونه‌ای تدریجی تعلیق کند. اگرچه چنین الگویی متوازن به نظر نمی‌رسید، اما مقام‌های شرکت‌کننده در روند دیپلماسی هسته‌ای، از نتایج حاصله ابراز رضایت نمودند. نمودار ذیل بیانگر آن است که فرایند دیپلماسی تسمه ارتباطی ایالات متحده هسته‌ای ایران براساس انعطاف‌هایی در اهداف سیاسی و راهبردی کشورها انجام می‌گیرد.



۵. هرگونه تصمیم‌گیری راهبردی در ایالات متحده نیازمند پیوند حوزه‌های تولید فکر، ساختار بوروکراتیک و گروه‌های ذی‌نفوذ خواهد بود. در این فرآیند طبیعی است که رسانه‌های ارتباطی و شرکت‌های چندملیتی هم نقش‌آفرین خواهند بود. هر یک از مجموعه‌های یادشده در فرآیند دیپلماسی تسمه ارتباطی از الگوی هم‌افزایی بهره گرفته‌اند، به‌گونه‌ای که زمینه اجتماعی و بوروکراتیک تحقق برنامه جامع اقدام مشترک را فراهم آوردند. نمودار ذیل بیانگر نقش کارگزارانی است که دیپلماسی تسمه ارتباطی در سیاستگذاری راهبردی آمریکا را شکل دادند.



منابع

الف) فارسی

- ۱- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۶)، «انتخاب؛ سلطه یا رهبری»، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران: نشر نی.
- ۲- حسین زاده، اسماعیل (۱۳۸۹)، «اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا»، ترجمه پرویز امیدوار، تهران: نشر نی.
- ۳- رز، ریچارد، (۱۳۹۰)، «سیاستگذاری عمومی مقایسه‌ای»، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۴- شافریتز، جی.ام و کریستوفر بریک، (۱۳۹۰)، «سیاستگذاری عمومی در ایالات متحده»، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- ۵- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۶)، «امریکا بر سر تقاطع؛ دموکراسی، قدرت و میراث جریان نومحافظه کاری»، ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران: نشر نی.
- ۶- کیگان، رابرت (۱۳۸۲)، «بهشت و قدرت؛ آمریکا و اروپا در نظم نوین جهانی»، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: دفتر نشر فرهنگی.
- ۷- کیگان، رابرت (۱۳۸۳)، «محوریت ایالات متحده در تقویت دموکراسی»، مندرج در: مارک پلانتر و الکساندر اسمولار، «جهانی شدن قدرت و دموکراسی» ترجمه سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران: انتشارات کویر.
- ۸- گینس، رابرت (۱۳۸۷) راهبرد متوازن، ترجمه بهناز اسدی کیا، راهبرد دفاعی، سال ششم، شماره ۲۳.
- ۹- نای، جوزف (۱۳۹۰)، «آینده قدرت»، ترجمه رضامراد صحرایی، سیدطاهر شریعت‌پناهی و سیدحسین ارجانی، تهران: انتشارات حروفیه.

ب) انگلیسی

- 10- Abrams, Elliot (2012a), "What Does it Take for Obama to move on Syria?", *National Review*, May 31.
- 11- Abrams, Elliot (2012b), "Processing Delay", *Foreign Policy*, June 8.
- 12- Afrasiabi, Kaveh and Nader Entessar, (2015), "Outline for Iran Deal Marks a New Milestone", *Boston Globe*, April 2.
- 13- Afrasiabi, Kaveh, (2006), "Iran's Nuclear Program: Debating Facts Versus Fiction", Washington: Book Surge.
- 14- Albright, David (2012) *Iran Talks: What Should Be On the Table?* Washington: Council on Foreign Relations, March.
- 15- Bennis, Phyllis (2008) *Iran in the Crosshairs: How to Prevent Washington Next War*, Washington Institute for Policy Studies.
- 16- Bolton, John (2012), "The Euro and U.S", www.aei.org/article/foreign-and-defense-policy/regional/europe/the-euro-and-us.
- 17- Bolton, John (2012a) *Israel is not the Threat, Mr.Obama. Iran Is*, *Christian Science Monitor*, April 03.
- 18- Bolton, John (2012b) *Obama's Timidity Risks the World'd Security*, *Standpoint Magazine*, April 02.
- 19- Brzezinski, Zbigniew and Robert Gates (2004), "Iran: Time for a New Approach", *Report on Foreign Relations*, July.
- 20- Calamita, Jansen, (2009), "Sanctions, Countermeasures and the Iranian Nuclear Issue", *Vanderbilt Journal of International Law*. Vol. 42, no. 5, November, pp. 1393-1442.
- 21- Clawson, Patrick (2012), "Sanctions Are Only a Stop-Gap", *Foreign Affairs*, May 9.
- 22- Cohen, David (2012), "Iran Sanctions Biting", Washington DC: *Huffington post*, April 6.
- 23- Dilanian, Ken, (2012), "US does not Believe Iran Is Trying to Build a Nuclear Bomb", *Los Angeles Times*, February 23.
- 24- Gard, Robert (2012), "HASC Bill Shows GOP Stuck in cold War", Washington: Center for Arms Control and Non-Proliferation.
- 25- Gates, Robert M (2009), "A Balanced Strategy: Reprogramming the pentagon for a New Age", *Foreign affairs*, January-February.

- 26- Haass, Richard and Martin Indyke (2008), "A Time for a Diplomatic Renewal: Toward a New U.S Strategy in the Middle East", Washington DC: Brookings Institution Press.
- 27- Halevy, Efraim, (2015), "Obama was Right, Iran Capitulated", *Ynet News*, April 6.
- 28- Jervis, Robert, (1976), "Perception and Misperception in International Politics", Princeton, NJ: Princeton University Press, p. 48.
- 29- Joyner, Daniel, and Marco Roscini, eds, (2012), "Non-Proliferation Law as a Special Regime: A Contribution to Fragmentation Theory in International Law", New York: Cambridge University Press.
- 30- Kagan, Robert, (2004), "American Crisis of Legitimacy", *Foreign Affairs*, Vol. 83, no.2.
- 31- Kerr, Paul, (2014), "Iran's Nuclear Program: Tehran's Compliance with International Obligations", Washington, Dc: Congressional Research Service, April 28.
- 32- Kristol, William and Robert Kagan, (2000), "Present Dangers: Crisis and Opportunity in American foreign and defense policy", San Francisco: Encounter.
- 33- Ledeen, Michael (2008), "Iran's Nuclear Impasse: Next Steps", Washington DC: American Enterprise Institute.
- 34- Ledeen, Michael (2008), "Understanding Iran", Washington DC: Foundation for Defense of Democracies.
- 35- May, Clifford (2012a), "The Historian, the Diplomat, and the Spy", *National Review Online*.
- 36- Mearsheimer, John J and Stephen M. Walt (2006), "The Israel Lobby and U.S Foreign Policy", Harvard university.
- 37- Mearsheimer, John, (1994), "The False Promise of International Institutions", *International Security*, Vol. 19, No. 3, 13-14.
- 38- Obama, Barack (2009) "The Plan: Barack Obama's Promise to America and Hai Plan for the World", Washington: Pacific Publishing Press.
- 39- Ohanlon, Michael (2010), "Global Crisis", Washington: Brookings Institution.
- 40- Pillar, Paul R (2012), "How Commitments work", *The National Interest*, April 5.
- 41- Pollock, Kenneth, (2013), "Unthinkable: Iran, the Bomb and American Strategy", New York: Simon & Schuster, p. 119.
- 42- Rublee, Maria Rost, (2009), "Nonproliferation Norms: Why States Choose Nuclear Restraint", Teblis: University of Georgia Press.
- 43- Rudolph, Peter, (2005), "Sanctions against Iran: Options, Problems, Perspectives", SWP Comment 37, *German Institute for International Security Affairs*, September, p. 3.
- 44- Russell, Berman, (2012), "Panetta: Iran Could Have Nuclear Weapons", January 29.
- 45- Walt, S. M. (2002b), "Keeping the world off-Balance: Self-Restraint and U.S Foreign Policy", In O.J. Ikenberry (ed). "American universality", Itheca and London: Cornell University Press.
- 46- Walt, S. M. (2005), "Taming American power", New York: www. Norton and Company.
- 47- Walt, Stephen (2012), "Are we serious about talking with Tehran?", *Foreign policy.com*, April 9.
- 48- Walt, Stephen, (1998), "International Relations: One World, Many Theories", *Foreign Policy*, No. 110, Spring, pp. 29-35.
- 49- Waltz, Kenneth (2012), "Why Iran Should Get the Bomb", *Foreign Affairs*, Vol. 91, No. 4, July/August.
- 50- Waltz, Kenneth, (2012), "Why Iran Should Get Bomb?" *Foreign Affairs*, No. 91, p. 4.
- 51- Wynn Jones, Richard, eds, (1994), "Critical Theory and World Politics", Lynne Rienner.
- 52- Zarif, Javad, (2015), "Iran Has Signed a Historic Deal: It is Now Israel's Turn", *The Guardian*, July 31.